

تعامل دین و حقوق

بدون تردید با تشکیل هر اجتماع، قدرت نیز به دنبال آن شکل می‌گیرد و هر جا قدرت بود، لزوماً حقوق هم به وجود می‌آید. پس می‌توان ادعا کرد که نظام حقوقی مهم‌ترین سنگ بنای زندگی بشر اجتماعی است؛ زیرا قدرت بدون حد و مرز و بدون ضابطه (حقوق) مستلزم خودکامگی و هرج و مرج است و اگر بنا باشد نظام اجتماعی سامان یابد و هر کس محدوده رفتار خویش را در جامعه بشناسد و هر کس سهم خود را از حقوق اجتماعی باز یابد، چاره‌ای جز توسل به نظام حقوقی نیست. نه تنها نظام بخشی اجتماعی در پرتو حقوق میسر می‌شود، که هماهنگی رفتار اعضای هر جامعه با هم و نیز روابط آنها با متولیان قدرت و نمایانندن حق و تکلیف هر کدام نیز به آن بستگی پیدا می‌کند.

از آنجا که هدف نهایی قدرت ضابطه‌مند یا قانونمند، استقرار عدالت، امنیت، رفاه و معنویت در جامعه است، قدرت باید متکی بر مشروعیت و حقانیت باشد تا زمینه نیل جوامع بشری به هدف نهایی فراهم آید. حقوق برای رسیدن به این هدف نهایی دو رسالت بزرگ بر دوش دارد:

اول، حقّانی کردن قدرت؛ یعنی قدرت با تکیه بر قانون، آرام آرام به سمت مشروعیت یافتن و حقّانی شدن پیش می‌رود.

دوم، توزیع قدرت بین نهادهای مختلف.

پس حقوق در مسیر نهادی کردن قدرت، تنها به خلق و ایجاد نهادهای حقوقی بسنده نمی‌کند، بلکه در عین حال به توزیع قدرت در نهادهای سیاسی و اجتماعی مختلف از نوع رسمی و غیر رسمی (مدنی) نیز می‌پردازد.

اما اینکه چنین نظام حقوقی چگونه و بر چه اساسی باید تدوین یابد و کدام شخص و چه نهادی عهده‌دار تحقق آن است و آیا همه مردم در تک تک حقوق و قوانین باید نظر دهند؟ یا حقوق ثابتی برای انسان وجود دارد که هیچ‌کس و هیچ قانون‌گذاری حق ندارد آنها را نادیده انگارد؟ و اینکه نسبت بین خدا و حقوق چیست؟ و آیا اصولاً خدا نقشی در حقوق دارد؟ جزء مسائل مهمی است که هر کدام در جای خود باید مورد بحث و فحص قرار گیرد.

اما این نکته بدیهی است که حقوق، چنان که می‌تواند ابزاری در اختیار قدرت حاکم باشد که با استفاده از آن، خواسته‌های خویش را تأمین کند، می‌تواند وسیله‌ای کارآمد برای حمایت از جامعه در برابر قدرت باشد. جامعه به کمک این وسیله در مقابل قدرت و خودکامگی‌ها از خود دفاع می‌کند و در پرتو احقاق حقوق شهروندان، سمند بادپای قدرت را سامان می‌بخشد و مهار می‌کند.

با توجه به نقش تعیین‌کننده حقوق در زندگی انسان و نقش‌آفرینی آن در تکامل، سعادت و تحولات جوامع انسانی از یک سو و پیچیدگی روزافزون روابط انسانی و گسترش نیازهای فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و تلاش مضاعف انسان مدرن برای دستیابی به زوایای ناشناخته ابعاد زندگی از سوی دیگر، بحث ارتباط حقوق با دین و تأثیر پذیری حقوق از گزاره‌های دینی، از مسائلی است که امروزه شدیداً مورد توجه حقوق‌دانان و عالمان دینی قرار گرفته است.

امروز کمتر دانشمندی را می‌توان سراغ گرفت که نقش دین را در تأمین سعادت و آرامش پایدار انسانها پذیرا نباشد. گروهی از حقوق‌دانان معتقد به دین‌جدایی (لائیسزم) قلمرو حقوق را از عرصه دین جدا می‌دانند و گستره دین را فقط در مسائل

اخروی و فردی می‌پندارند و از هرگونه دخالت دادن دین در مسائل دنیوی و نابسامانیهای اجتماعی منع می‌کنند، اما در مقابل، بسیاری از حقوق‌دانان دیگر، به ویژه حقوق‌دانان مسلمان، داشتن طرح جامع و شریعت کامل برای همه زمانها و مکانها و دارا بودن نظامات اجتماعی و حقوقی و برنامه‌های اقتصادی را از مسلمات دین، به خصوص شریعت اسلام می‌دانند و اسلام را دارای نظام حقوقی می‌دانند و قرآن را تشریحی‌ترین منبع آن می‌شناسند.

در این نگره، نظام حقوقی اسلام افزون بر دارا بودن مزایای مکاتب حقوقی دیگر، از یک ویژگی خاص برخوردار است که جامعه را بر اساس کرامت و ارجمندی انسان استوار می‌سازد و بر مبنای ایدئولوژی صحیح بازسازی می‌کند و با نفی ارزشهای نژادی و قومی، همگان را (هرچند در فواصل جغرافیایی دور از هم) جامعه واحد می‌شناسد و افزون بر اینکه بین نظام حقوقی، ارتباط وثیق و پیوند محکم با اخلاق و معنویات قائل است، منبع تشریح و قانون‌گذاری در سطح بشری (دنیوی) را خدا می‌داند.

بدین سبب است که مسلمانان، اطاعت و عمل به مقررات اجتماعی را به عنوان یک وظیفه دینی و عملی اخلاقی، بر خود واجب می‌دانند. از این زاویه، انسان موجودی دو بُعدی است با دو میدان نیاز و متناسب با آن، دو میدان حقوق که بخش بزرگی از معارف نظام فکری اسلام را تشکیل می‌دهد.

از دیدگاه حقوقی اسلام، هم بُعد جسمانی و نیازهای مادی و تمایلات فردی انسان موضوعیت دارد و هم بُعد روحی و معنوی و حقوق معنوی متناسب با آن مطرح است که باید همپای هم مورد توجه قرار گیرد.

حقوق فردی، طبیعی و فطری انسان، ریشه در ساختار مادی و روحی وی دارد که او را نیازمند تأمین جسم و تغذیه روح کرده است و حقوق اجتماعی او ریشه در الفت و انس با محیط و گریزناپذیری از زندگی مشترک و جمعی وی دارد و حقوق طبیعی او ریشه در فلسفه آفرینش او که هدفمند و دارای غایت است و برآوردن این هدف در گرو بهره‌جویی و بهره‌گیری از طبیعت است؛ چنان که اگر این حق برای او نباشد، در واقع راه رسیدن به کمال به رویش بسته خواهد بود و از سویی ارتباط با

دیگران، او را ناگزیر از رعایت منافع جمعی می‌کند و لازمه زندگی جمعی، توجه به وحدت اجتماعی، مصالح برتر و حفظ منافع عمومی است.

سردبیر

